

بررسی قانون مجازات اسلامی جدید در سنجه ضوابط قانون‌نگاری روح‌الله اکرمی*

تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۳/۲۰	تاریخ دریافت ۱۳۹۳/۱/۳۰
-----------------------	------------------------

قانون مجازات اسلامی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین قوانین کیفری در جمهوری اسلامی ایران طی سه دهه سپری شده از انقلاب اسلامی، تغییرات فراوانی را پشت سر نهاده و سالیان متعدد به‌صورت آزمایشی اجرا می‌شد تا آنکه بالاخره در سال ۱۳۹۲ چهار کتاب نخست آن مورد بازبینی کامل قرار گرفت. اگرچه این قانون دارای امتیازات متعددی در مقایسه با قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ است، لکن از منظر ضوابط نگارش قانون متضمن اشکالات جدی است. در این نوشتار وضعیت قانون را در ارتباط با رعایت اصولی چون انسجام محتوایی، سودمندی، جامعیت، قاعده‌گرایی، اختصار، انتظام ساختاری، دقت در استفاده از اصطلاحات، صراحت و التزام به چارچوب موضوعی قانون مورد مطالعه قرار داده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: قانون مجازات اسلامی جدید؛ اصول قانون‌نگاری؛ نقد حقوقی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

قانون کیفری، به عنوان آینه ارزش های اجتماع، همواره از موقعیت ممتازی در ارزیابی سطح فرهنگی جوامع مختلف برخوردار است. از این رو، رعایت اصول قانونگذاری و قانون نگاری، در تدوین مقررات جزایی نسبت به سایر قوانین، اهمیت بیشتری خواهد داشت.

با پیروزی انقلاب اسلامی در کشور ما شاهد تحولات بنیادین در عرصه قانونگذاری جزایی بوده ایم که تلاش شده است در هر تغییری روند رو به اصلاح قوانین پیگیری شود. لیکن به نظر می رسد در آخرین مرحله تقنینی عمده در این عرصه که منجر به تصویب قانون مجازات اسلامی در اردیبهشت ۱۳۹۲ شده است، به رغم پیشرفت های در خور تحسین نسبت به قوانین گذشته، انتظارات جامعه حقوقی به نحو کامل محقق نشده است.

در مقاله حاضر، نگارنده بر آن است تا با بررسی وضعیت قانون مورد بحث، در محک معیارهای قانون نگاری، که ناظر بر چگونگی قالب بیان مقررات و فارغ از محتوای قواعد اتخاذ شده است، این قانون را مورد بررسی قرار دهد.

در مورد تبیین معیارهای قانون نگاری تحقیقات چندانی انجام نشده است،^۱ لیکن با توجه به محدود پژوهش های انجام شده در این عرصه می توان برخی از این ملاک های مورد وفاق را مطمئن نظر قرار داد. از این رو در مقاله حاضر تلاش شده است تا وضعیت قانون مجازات اسلامی را در ارتباط با ۹ سنج به شرح انسجام محتوایی، سودمندی، جامعیت، قاعده گرایی، پابندی به چارچوب موضوعی قانون، صراحت و اجتناب از ابهام انگیزی، دقت در استعمال لغات و اصطلاحات، اختصار در متن مواد و انتظام ساختاری مورد بررسی قرار دهیم.

۱. انسجام محتوایی

از مهم ترین ویژگی های یک قانون مناسب آن است که میان مقررات آن یکپارچگی

۱. از جمله چنین منابعی می توان به کتاب شیوه نامه نگارش قانون اثر آقای صفر بیگ زاده از انتشارات مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی و کتاب با بسته های تقنین اثر آقای احمد حاجی ده آبادی از منشورات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی اشاره کرد، که در نوشتار حاضر از آنها بهره برداری شده است.

منطقی حاکم باشد و از هرگونه تعارضی که آن را از انسجام بیاندازد، به دور باشد. عدم رعایت ضابطه مزبور ضمن آنکه از اعتبار قانون می‌کاهد، موجب بروز تشتت در تفسیرهای به عمل آمده از آن شده و اصلاح مجدد قانون را ایجاب می‌کند، امری که با قدری دقت در قانون‌نویسی، به راحتی احتراز از آن ممکن می‌بود. در همین راستاست که برخی لازمه وضوح قانون را خالی بودن از تناقض منطقی دانسته به گونه‌ای که با دیگر اجزای نظام حقوقی، در یک کل معنادار جای گیرد (راسخ، ۱۳۸۴: ۳۶).

قانون مجازات اسلامی جدید، ضمن آنکه در بسیاری از موارد اختلاف و تناقض‌های موجود در قانون سابق را برطرف ساخته است،^۱ لیکن خود نیز به تعارض‌های جدیدی مبتلاست. این تعارض‌ها در دو قالب می‌توانند تبلور یابند؛ گاهی تعارض برخاسته از نحوه بیان خود قانون است به این معنا که مدلول دو مقرر به گونه‌ای می‌باشند که با یکدیگر قابل جمع نیستند، ولی گاهی تعارض رقیق‌تر و برگرفته از اقتضای منطق حقوقی است که به ما اجازه پذیرش دو حکم نامتجانس با هم را نمی‌دهد.

در مورد نمونه دسته نخست از تعارضات می‌توان به این دو مثال توجه کرد: در مورد تأثیر نهاد عفو بر آثار تبعی محکومیت‌های کیفری، تبصره «۳» ماده (۲۵) با تصریح بر برقراری این آثار به‌رغم اعطای عفو مقرر می‌دارد «در عفو و آزادی مشروط، اثر تبعی محکومیت پس از گذشت مدت‌های فوق از زمان عفو یا اتمام مدت آزادی مشروط رفع می‌شود»، این در حالی است که ماده (۹۸) عکس این موضع را اتخاذ و بیان داشته «عفو، همه آثار محکومیت را منتفی می‌کند». این تفاوت در احکام موضوع دو مقرر اخیر سبب شد تا تفاسیر مختلفی از آن به عمل آید، به گونه‌ای که برخی با حمل نمودن عفو موضوع تبصره «۳» ماده (۲۵) بر عفو خصوصی و ماده (۹۸) بر عفو عمومی تلاش کرده‌اند تا از این طریق رفع تعارض سازند،^۲ و عده‌ای دیگر نیز به راه‌حل متفاوتی متمسک شده که وفق آن

۱. مانند تعارض بین مواد (۲۲۵) و (۳۲۳) قانون سابق، راجع به مسئولیت ناشی از جنایات نائم، که به موجب بند «الف»

ماده (۲۹۲) قانون جدید رفع شده است.

۲. مطابق نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۱۴۶۶/۹۲/۷ مورخ ۹۲/۸/۶ «با توجه به اینکه در ماده (۹۷) ←

قائل شده‌اند که حکم ماده (۹۸) عفو همه آثار محکومیت، به استثنای مجازات‌های تبعی موضوع ماده (۲۵) را زایل می‌سازد، لذا مثلاً عفو (اعم از عمومی و خصوصی) آثار مقررات مربوط به تکرار جرم را از بین می‌برد^۱ (مصدق، ۱۳۹۲: ۲۱۴).

مثال دوم ناظر بر مجازات تعزیری منتهی کردن کسانی است که به لحاظ اجرای قصاص نفس مرده‌اند، ماده (۴۳۶) مجازات مزبور را به کتاب پنجم تعزیرات ارجاع داده است، در حالی که خود مقنن در ماده (۷۲۷) ضمانت اجرای تعزیری جنایت بر میت را معین کرده و اشعار داشته است «هرگاه شخصی به‌طور عمدی، جنایتی بر میت وارد سازد یا وی را هتک نماید، علاوه بر پرداخت دیه یا ارش جنایت، به سی و یک تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش محکوم می‌شود»؛ لذا مشخص نیست با وجود نص ماده اخیر، ارجاع مجازات به کتاب تعزیرات چه وجهی داشته است؟! امری که سبب شده عده‌ای ماده (۴۳۶) را مخصص ماده (۷۲۷) تلقی نموده (آقایی نیا، ۱۳۹۲: ۲۸۸)، و بعضی ماده (۷۲۷) را نسخ ماده (۴۳۶) بدانند (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲: ۱۹۸).

اما در مورد دسته دوم از تعارض‌ها می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد:

در ماده (۱۰۴) قانون مجازات اسلامی با استفاده از سیستم احصای قانونی جرایم قابل گذشت را برشمرده است، موافق این ماده جرمی مانند نیش قبر بدون مجوز قانونی، موضوع ماده (۶۳۴) کتاب تعزیرات، در عداد جرایم قابل گذشت ذکر نگردیده، در حالی که مجازات تعزیری جنایت بر میت و هتک او، موضوع ماده (۷۲۷) قانون مجازات اسلامی، را که اگر قبح آن بیش از جرم نخست نباشد، کمتر از آن نیز نیست را قابل گذشت دانسته است، زیرا مورد اخیر جزء مجازات‌های تعزیری مصرح در کتاب دیات بوده که قابل

→ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ قید شده است که عفو عمومی اجرای مجازات را موقوف و آثار محکومیت نیز زائل می‌گردد و ماده (۹۸) نیز بلافاصله در تکمیل آن حکم، بر این موضوع تأکید می‌نماید، لذا به قرینه مزبور منظور از عفو مندرج در ماده (۹۸)، عفو عمومی است و عفو پیش‌بینی شده در تبصره «۳» ماده (۲۵) که در کنار آزادی مشروط قید شده است، شامل عفو خصوصی محکومین است.

۱. دیدگاه اخیر چندان قابل توجیه نیست، زیرا عمده آثار محکومیت ناظر بر مجازات‌های تبعی موضوع ماده (۲۵) می‌باشند و لذا استثنای آنها از شمول ماده (۹۸) مصداق تخصیص اکثر است که از مقنن حکیم بعید است.

گذشت تلقی شده‌اند، و معلوم نیست که گذشت این جرم نیز در صلاحیت چه کسی می‌باشد؟!

در تبصره «۲» ماده (۱۱۵) نیز مقنن در مقام مستثنا نمودن تعزیرات منصوص شرعی از شمول برخی نهادهای حقوقی به ماده (۹۳) که در مورد تخفیف مجازات اطفال و نوجوانان است تصریح کرده، ولی همین تخفیف مجازات را در مورد بزرگسالان، که موضوع ماده (۳۷) است، حتی در تعزیرات منصوص قابل اجرا می‌داند. و یا در همین تبصره قانونگذار اعمال مرور زمان تعقیب و دادرسی موضوع ماده (۱۰۵) را منصرف از تعزیرات منصوص شرعی دانسته اما اجرای مرور زمان شکایت [موضوع ماده (۱۰۶)] و مرور زمان مجازات [موضوع ماده (۱۰۷)] را در این دسته از تعزیرات می‌پذیرد، امری که غیرمنطقی بوده و به نظر در اثر سهو قانونگذار مورد تصریح قرار نگرفته‌اند (جهت نظر موافق رک. خالقی، ۱۳۹۲: ۱۳۱).

در ارتباط با اثر حقوقی نهاد توبه نیز مقررات قانون مجازات اسلامی جدید متناقض و مضطرب است. در وضعیتی که مقنن حسب ماده (۱۱۴) توبه را مسقط مجازات حدی دانسته است، و حتی جز در موارد ارتکاب جرم به عنف و اکراه اجازه جایگزینی تعزیر را نمی‌دهد؛ اما در قلمرو تعزیرات، که اصولاً خفیف‌تر از حدود هستند، موافق ماده (۱۱۵) جز در جرایم سبک [جرایم موجب تعزیر درجه شش تا هشت] توبه را سبب از بین رفتن کیفر نمی‌داند و صرفاً اجازه تخفیف را داده است، و جالب‌تر آن که در مورد تعزیرات منصوص شرعی حتی امکان تخفیف مجازات متعاقب توبه مرتکب هم وجود ندارد! در حالی که جای شک نیست قانونگذار خواسته است برخوردی هم‌تراز با حدود با تعزیرات منصوص داشته باشد، ولی این که چرا در مقوله توبه این گونه اتخاذ موضع شده است، جای بحث داشته و نشان از منسجم نبودن قانون است.

شاهد دیگر بر تعارض‌های درونی قانون مجازات اسلامی ناظر بر مفاد تبصره «۱» ذیل بند «ث» ماده (۸۸) است که به موجب آن مقنن نگهداری طفل دوازده سال‌های را که مرتکب جرم تعزیری درجه پنج می‌شود، تا یک سال در کانون اصلاح و تربیت الزامی

می‌داند،^۱ در حالی که طبق تبصره «۲» در صورت ارتکاب جرم حدی از سوی چنین فردی الزام به چنین محکومیتی وجود ندارد، بلکه دادگاه می‌تواند در این حالت صرفاً به مرتکب تذکر داده یا از او تعهد کتبی مبنی بر عدم تکرار جرم بگیرد! و باز شگفت‌آورتر اینکه اگر همین جرم توسط یک بالغ هجده سال انجام شود، مطابق بند «پ» ماده (۸۹) مختار است مرتکب را به نگهداری در کانون برای مدت زمان سابق‌الذکر محکوم و یا وی را به کیفر دیگری چون جزای نقدی محکوم کند،^۲ و در چنین فرضی حتی دادگاه می‌تواند بنا بر تجویز حاصل از تبصره «۲» ماده (۸۹) مرتکب را به جای نگهداری در کانون به اقامت در منزل محکوم کند، اما همین اختیار در جایی که مرتکب طفل دوازده ساله بود متصور نیست!

۲. سودمندی

هر ماده قانونی باید متضمن حکمی باشد که بتواند خلایق را برطرف سازد، تنها در این صورت است که می‌توان فایده‌ای را بر آن مترتب دانست. رعایت این ضابطه، توجه به دو نکته را ایجاب می‌کند.

نخست. از آنجا که یک قانون، به مثابه پیکره واحد و متشکل از اجزای همسو می‌باشد لذا چون تصور نسخ بخشی از آن توسط بخش دیگر منتفی است، از این رو بایسته است مقنن در هر ماده پیام جدیدی را بیان کرده و از تکرار مفاد مواد پیشین اجتناب کند، هر چند هدفش تأکید بر احکامی خاص باشد. در غیر این صورت، باید شاهد افزایش غیرمنطقی شمار مواد قانون بود که مراجعه مخاطبین و فهم مقررات آن را با دشواری مواجه می‌کند.

در قانون مجازات اسلامی، این اصل مهم نادیده انگاشته شده است، به گونه‌ای که بود و نبود بسیاری از مواد قانون، که شمار آنها نیز کم نیست، یکسان می‌نماید و جز تکرار

۱. قانونگذار در صدر ماده (۸۸) از ضمانت اجرای نگهداری در کانون و اصلاح و تربیت (موضوع بند «ث») برای اطفال و نوجوانان تا پانزده سال با عنوان «تصمیم» یاد کرده، و از همین ضمانت اجرا برای نوجوانان پانزده تا هجده سال تحت عنوان «مجازات» تعبیر نموده است، نکته‌ای که ظاهراً حاکی از وانمود کردن مقنن بر تفکیک مجازات از اقدام تأمینی تربیتی است، با توضیحاتی که در متن بیان شده وجه این شیوه به کارگیری اصطلاحات بر نگارنده پوشیده است.
۲. اساساً نفس اخذ جزای نقدی از نوجوان پانزده تا هجده سال موضوع ماده (۸۸) نیز جای تأمل دارد.

مکررات نمی‌توان نام دیگری بر آن نهاد. به‌طور نمونه، در حالی که قانونگذار در ماده (۱۶۱) حکم موضوعیت داشتن ادله اثباتی را بدین شرح مقرر داشته است «در مواردی که دعوای کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آنها رأی صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد»؛ همین نکته را در مواد متعدد در ذیل بحث اقرار [ماده (۱۷۱)]، شهادت [ماده (۱۸۷)]، سوگند [ماده (۲۱۰)] و علم قاضی [ماده (۲۱۲)] تکرار می‌کند.

یا در خصوص حکم ضمان ارش البکاره و مهرالمثل ناشی از زنای به عنف و اکراه، ماده (۲۳۱) اشعار داشته «در موارد زنا به عنف و در حکم آن، در صورتی که زن باکره باشد مرتکب علاوه‌بر مجازات مقرر به پرداخت ارش البکاره و مهرالمثل نیز محکوم می‌شود و در صورتی که باکره نباشد، فقط به مجازات و پرداخت مهرالمثل محکوم می‌گردد»؛ با این وجود، مقنن در مواد دیگر به تکرار این حکم پرداخته است، وفق ماده (۶۵۸) «هرگاه ازاله بکارت غیرهمسر با مقاربت یا به هر وسیله دیگری و بدون رضایت صورت گرفته باشد موجب ضمان مهرالمثل است»، و مطابق بند «الف» ماده (۶۶۱) «هرگاه افضاء شده نابالغ یا مکره بوده و افضاء به سبب مقاربت باشد، علاوه‌بر مهرالمثل و دیه کامل زن، در صورت ازاله بکارت، ارش البکاره نیز ثابت خواهد بود...». وضع این مقررات در حالی است که می‌توان حکم آن را به‌طور روشن و جامع طی یک ماده بیان کرد.

تکرار بیهوده مفاد یک ماده در مواد دیگر در قانون مجازات اسلامی گاه به بروز برخی تفاوت‌ها و تعارض‌ها انجامیده است، به‌طور مثال در ماده (۱۲۱) بیان شده است «در جرایم موجب حد به استثنای محاربه، افساد فی الارض، سرقت و قذف، به صرف وجود شبهه یا تردید و بدون نیاز به تحصیل دلیل، حسب مورد جرم یا شرط مذکور ثابت نمی‌شود»، در اینجا مقنن هیچ اشاره‌ای به مستثنا بودن جرایم منافی عفت به عنف ننموده و ممکن بود شائبه شمول ماده بر آنها متبادر به ذهن شود، از این‌رو در تبصره «۱» ماده (۲۱۸) به حکم آنها تصریح شده است «در جرایم محاربه و افساد فی الارض و جرایم منافی عفت با عنف، اکراه، ربایش یا اغفال، صرف ادعاء، مسقط حد نیست و دادگاه موظف به بررسی

و تحقیق است»، همانطور که مشاهده می‌شود در تبصره اخیر نامی از جرایم سرقت و کذف برده نشده است، و لذا همان شبهه این بار در این جرایم می‌تواند مطرح شود. اگر قانونگذار این حکم را به شکلی جامع و دقیق طی یک ماده بیان می‌داشت، متن قانون از این تفاسیل عبث و بعضاً ابهام انگیز مصون می‌ماند، و قانونگذار را ناچار نمی‌ساخت که مجدداً در ماده (۲۴۱) به این مسئله بپردازد که «در صورت نبود ادله اثبات قانونی بر وقوع جرایم منافی عفت و انکار متهم هرگونه تحقیق و بازجویی جهت کشف امور پنهان و مستور از انظار ممنوع است. موارد احتمال ارتکاب با عنف، اکراه، آزار، ربایش یا اغفال یا مواردی که به موجب این قانون در حکم ارتکاب با عنف است از شمول این حکم مستثناست».

علاوه بر نمونه‌های پیش گفته، ذکر ماده (۳۰۷) ماده (۱۵۴)، ماده (۱۷۶)، ماده (۱۶۲)، ماده (۲۱۷) با وجود مواد (۱۴۰) و (۱۴۴) و (۱۵۵)، مواد (۲۱۸) و (۲۲۳) و (۱۲۰)، قسمت اخیر تبصره «۲» ماده (۲۲۱) با وجود تبصره «۲» ماده (۸۸) و ماده (۱۴۸)، تبصره «۲» ماده (۲۳۴)، بند «الف» ماده (۲۲۶)، تبصره «۲» ماده (۶۵۸) با وجود تبصره «۲» ماده (۲۲۴)، ماده (۳۴۵)، ماده (۳۱۹)، ماده (۳۶۱)، تبصره «۱» ماده (۱۰۱)، ماده (۴۲۵) با وجود ماده (۳۷۴)، مواد (۴۸۰)، (۴۸۱) و (۴۷۷)، قسمت اخیر ماده (۵۱۴) و (۵۰۹) عاری از فایده است.

دوم. باید هر ماده قانونی دارای موضوع باشد. «قانونگذار نباید قانونی وضع کند که موضوع آن وجود نداشته و قرار است در آینده، به‌ویژه آینده دور تحقق یابد» (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۳: ۴۲).

یکی از برجسته‌ترین نقاط ضعف قانون مجازات اسلامی در همین راستا به تعزیرانگاری برخی رفتارها در کتاب قصاص برمی‌گردد که میزان آن را به شرح کتاب تعزیرات مقرر داشته است، درحالی که در کتاب مزبور برای کلیه اعمال مزبور تعزیری معین نشده است. قانونگذار خواسته است با وضع ماده (۴۴۷) تا حدی این مشکل را مرتفع کند، ولی هنوز اشکال باقی است. حسب این ماده که در پایان کتاب قصاص آمده است، «در کلیه مواردی که در این کتاب به کتاب پنجم تعزیرات ارجاع داده شده است، درخصوص قتل عمدی مطابق ماده (۶۱۲) آن قانون و در سایر جنایات عمدی مطابق ماده

(۶۱۴) و تبصره آن عمل می‌شود». ماده (۶۱۲) ناظر بر تعزیر مرتکب قتل عمدی‌ای است که منجر به قصاص نشده ولی «موجب اخلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد»، و ماده (۶۱۴) نیز مربوط به تعزیر جنایات عمدی مادون نفس غیرقابل قصاصی است «که موجب نقصان یا شکستن یا از کار افتادن عضوی از اعضا یا منتهی به مرض دایمی یا فقدان یا نقص یکی از حواس یا منافع یا زوال عقل مجنی‌علیه گردد» و رفتار ارتكابی نیز «موجب اخلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد». در همین راستا هرچند برخی تفسیر بسیار مضیقی از قانون به عمل آورده‌اند، که مورد پذیرش اداره حقوقی قوه قضائیه نیز واقع شده است، که مطابق آن استناد به ماده (۴۴۷) در مواردی ممکن است که موضوع مطرح شده از مصادیق دو ماده (۶۱۲) و (۶۱۴) باشد، و لذا مثلاً «صدمه‌ای که صرفاً موجب تغییر رنگ پوست و تورم بدن شود بدون اینکه آثار فوق را داشته باشد مشمول تعزیر مندرج در ماده (۶۱۴) قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ نیست».^۱ لیکن نگارنده با این موضع موافقتی ندارد چرا که به نظر می‌رسد با توجه به عدم نسخ مواد (۶۱۲) و (۶۱۴) کتاب تعزیرات به موجب ماده (۷۲۸) قانون جدید، اگر بنای مقنن بر تحدید شمول ماده (۴۴۷) به موضوعات دو ماده مورد نظر می‌بود، کار وی تحصیل حاصل و امری لغو به‌شمار می‌رفت چرا که اگر ماده (۴۴۷) هم وضع نمی‌شد دادگاه‌ها می‌توانستند به این دو ماده استناد کنند، و از طرف دیگر عموم عبارت «در کلیه موارد» مندرج در ماده (۴۴۷) هر گونه تردیدی را در عدم اشتراط قیود مندرج در مواد (۶۱۲) و (۶۱۴) را جهت تعزیر مبتنی بر ماده (۴۴۷) از بین می‌برد، مضافاً اینکه اگر این تفسیر را نپذیریم، باید گفت در بین مواردی که در کتاب قصاص ارجاع به کتاب تعزیرات شده است، موارد اندکی وجود دارد که شرایط دو ماده (۶۱۲) و (۶۱۴) در آنها جمع باشد لذا عبارت «در کلیه مواردی که در این کتاب به کتاب پنجم تعزیرات ارجاع داده شده است» مصداق تخصیص اکثر خواهد شد. با این وجود، این که مقنن در ماده (۴۴۷) مجازات جنایات عمدی غیر از قتل را «مطابق ماده (۶۱۴) و تبصره آن» دانسته

۱. نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۹۲/۱۱۵۲ مورخ ۹۲/۶/۱۷.

است، تعیین تعزیر در جنایاتی که جزء موارد منصوص در ماده (۶۱۴) نبوده و از طرفی آلت جرح نیز اسلحه یا چاقو و امثال آن نیز نباشد که بتواند مشمول تبصره شود را با دشواری مواجه می‌سازد، زیرا قرار دادن چنین مواردی چه در شمول ماده، و یا تبصره آن با محذور روبه‌رو خواهد شد، نتیجه این بحث آن خواهد شد که چنین موارد ارجاع به کتاب تعزیرات فاقد موضوع خواهند بود.

از دیگر مواد فاقد موضوع می‌توان به ماده (۴۵۹) اشاره کرد که اشعار می‌دارد «هرگاه در اثر جنایت واقع شده مجنی‌علیه یا ولی او مدعی زوال یا نقصان منفعت عضو شود در صورت لوث و عدم دسترسی به کارشناس مورد وثوق و عدم امکان آزمایش و اختبار موجب علم، ادعای مجنی‌علیه یا ولی او با قسامه به ترتیبی که ذکر شد، اثبات می‌شود». در این ماده مقنن اثبات ادعای شاکی را از طریق قسامه منوط به عدم دسترسی به کارشناس دانسته است، قیدی که با توجه به وضعیت کنونی جامعه ما قابل تصویر نیست و لذا بهتر بود مفاد این ماده را همانند ماده (۶۷۱) می‌نگاشت که با این اشکال مواجه نشود، در ماده اخیر صرفاً بحث عدم اثبات ادعا از طریق آزمایش و قول کارشناس مطرح شده است و نه عدم دسترسی به کارشناس.

۳. جامعیت

از دیگر لوازم نگارش قانون آن است که قانونگذار مقررات را به گونه‌ای وضع کند که متضمن حکم کلیه وضعیت‌های متعارف یک مسئله باشد، تا سکوت وی به تشتت در رویه قضایی و اختلاف در تفسیر قانون نینجامیده و به راحتی زمینه را برای مراجعه به منابعی ورای قانون موضوعه فراهم نسازد، تا مبدا قانونگذار را ناگزیر از انجام اصلاحات سریع در قانون و وضع مواد مکرر و تبصره‌های جدید کند. به رغم اینکه در قانون مجازات اسلامی جدید تلاش شده است تا حدی قابل توجه این ضابطه مطمح نظر قرار گیرد، لیکن موارد متعددی مشاهده می‌شود که حکم قضیه به سکوت بر گزار شده است.

به طور نمونه، در بحث از تعدد جنایات، مقنن در مواد (۵۴۱) و (۵۴۳) حکم جنایات متعدد در اثر ضربه واحد، و در ماده (۵۴۲) حکم جنایات متعدد در اثر ضربات متعدد را بیان

داشته است ولی در مورد حکم جنایت واحدی که در اثر ضربات متعدد به وجود می‌آید حکم صریح و روشنی مقرر نشده است، مانند جایی که مرتکب با ضربات متعدد یک عضو مجنی‌علیه را قطع نماید،^۱ در حالی که از نظر فقهی تنها یک دیه در فرض حاضر ثابت می‌شود (تبریزی، ۱۴۲۸: ۲۷۷)، ممکن است سکوت قانون زمینه چنین برداشت نادرستی را فراهم سازد که با استفاده از مفهوم بند «ت» ماده (۵۴۳) بر تعدد دیات نظر داده شود.

از دیگر موارد عدم جامعیت حکم قانونگذار به ماده (۱۲۸) برمی‌گردد که اشعار می‌دارد «هر کس از فرد نابالغ به‌عنوان وسیله ارتکاب جرم مستند به خود استفاده نماید به حداکثر مجازات قانونی همان جرم محکوم می‌گردد...». در این ماده حکم‌حالاتی که از سایر افراد فاقد مسئولیت مانند مجنون و مکره به‌عنوان ابزار ارتکاب جرم استفاده می‌شوند نیامده است. ملاکی که در ماده (۲۷۲) در ارتباط با موردی خاص و به‌منظور مباشر معرفی نمودن بزه‌کارانی که از چنین افرادی سوءاستفاده می‌کنند مورد توجه قرار گرفته است، وفق این ماده «هرگاه کسی مال را توسط مجنون، طفل غیرمميز، حیوان یا هر وسیله بی‌اراده‌ای از حرز خارج کند مباشر محسوب می‌شود...».

حکم ماده (۴۹۹) قانون مجازات اسلامی نیز در زمره مقرراتی است که از جامعیت لازم برخوردار نیست، مطابق این ماده «هرگاه کسی دیگری را بترساند و آن شخص در اثر ترس بی‌اختیار فرار کند یا بدون اختیار حرکتی از او سر بزنند که موجب ایراد صدمه بر خودش یا دیگری گردد، ترساننده حسب تعاریف جنایات عمدی و غیرعمدی مسئول است». در این ماده مقنن ضمان ترساننده (سبب) را تنها در حالتی که اختیار از ترساننده شده (مباشر) سلب شده باشد مورد حکم قرار داده است، و بر مسئولیت سبب در حالاتی که اختیار مباشر سلب نشده ولی مثلاً وی برای رهایی از خطر حتمی ناشی از رفتار سبب، تن به خطر احتمالی دهد تصریح نشده است، ضمانتی که به رغم داشتن توجیه فقهی، نمی‌توان از مفاد ناقص ماده (۴۹۹) آن را استنتاج کرد (قیاسی، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

۱. حالت مورد ذکر قابل تطبیق بر ماده (۵۳۹) نیز که ناظر بر فرض سرایت است نمی‌باشد، همچنین ماده (۵۴۶) نیز که اصولاً مربوط به سرایت جنایت بر عضو به منفع است را نمی‌توان در حالت مبحث‌عنه مورد استناد قرار داد.

مثال دیگر از احکام ناقص قانون مجازات اسلامی به ماده (۱۶۳) برمی گردد، که بیان می نماید «اگر پس از اجرای حکم، دلیل اثبات کننده جرم باطل گردد، مانند آنکه در دادگاه مشخص شود که مجرم، شخص دیگری بوده یا اینکه جرم رخ نداده است و متهم به علت اجرای حکم، دچار آسیب بدنی، جانی یا خسارت مالی شده باشد، کسانی که ایراد آسیب یا خسارت مذکور، مستند به آنان است، اعم از اداکننده سوگند، شاکی یا شاهد حسب مورد به قصاص یا پرداخت دیه یا تعزیر مقرر در قانون و جبران خسارت مالی محکوم می شوند». در حالی که ضررهای معنوی یکی از بارزترین آثار اجرای محکومیت های کیفری است، در ماده اخیر صرفاً به صدمات جسمانی و مالی توجه شده و نسبت به آسیب های وارد بر حیثیت اشخاص حکمی مقرر نشده است.

تبصره «۱» ماده (۲۸۹) نیز از دیگر موادی است که قانون فاقد جامعیت است. در این مقرر در ارتباط با جنایت عمدی به واسطه رفتاری که نوعاً و غالباً سبب جنایت می شود، ضرورت اثبات علم متهم به خصیصه رفتار ارتكابی را تنها در جایی مورد حکم قرار داده که «جنایت واقع شده فقط به علت حساسیت زیاد موضع آسیب، واقع شده باشد و حساسیت زیاد موضع آسیب نیز غالباً شناخته شده نباشد». در حالی که گاه ممکن است نفس رفتار غالباً موجب جنایت باشد، در وضعیتی که غالب مردم این ویژگی رفتار را نشانند، مثلاً بسیاری از مردم نمی دانند که خوردن زعفران زیاد مرگ آور است، حال اگر بانویی در پذیرایی از مهمانان خویش زعفران زیادی در غذا ریخته و موجب مرگ آنها شود، در این موارد نیز مانند موردی که جنایت ناشی از حساسیت غالباً ناشناخته موضع است، می بایست علم مرتکب احراز شود و لذا عدم اشاره قانون به این فرض را باید حمل بر عدم جامعیت قانون کرد.

۴. قاعده گرایایی

از جمله ویژگی های یک قانون مطلوب آن است که با آوردن قواعد کلی خود را از پرداختن به مصادیق و فروع مختلف ناظر بر آن بی نیاز سازد. ضابطه ای که ضمن جلوگیری

از تفصیل بیش از حد قانون، فهمیدن حکم قضایای مختلف را سهل‌تر کرده و به پویایی قانون یاری می‌رساند.

به‌طور مثال، یکی از قواعد پر کاربرد در حوزه حقوق جزا قاعده اقدام است که به موجب آن جنایت ناشی از رفتار مجنی‌علیه به ضرر خویش مضمون نمی‌باشد. قانون مجازات اسلامی به جای بیان این قاعده در مواد متعدد به ذکر مصادیقی از آن پرداخته است، به‌طور نمونه در تبصره ماده (۴۷۳) در این زمینه مقرر شده است «هرگاه شخصی با علم به خطر یا از روی تقصیر، وارد منطقه ممنوعه نظامی و یا هر مکان دیگری که ورود به آن ممنوع است، گردد و مطابق مقررات، هدف قرار گیرد، ضامن ثابت نیست...». یا به موجب ماده (۵۰۷) «هرگاه شخصی در معابر و اماکن عمومی یا ملک دیگری بدون اذن مالک، گودالی حفر کند یا چیز لغزنده‌ای در آن قرار دهد و یا هر عملی انجام دهد که سبب آسیب دیگری گردد، ضامن دیه است مگر اینکه فرد آسیب دیده با علم به آن و امکان اجتناب، عمداً با آن برخورد نماید».

قاعده تحذیر نیز از جمله قواعد مهم در قلمرو مسئولیت کیفری است که به موجب آن جنایت ناشی از بی‌توجهی به هشدار داده شده از سوی مرتکب مضمون نخواهد بود. در قانون مجازات اسلامی به جای طرح این قاعده، در برخی مواد مصادیقی از آن را مورد حکم قرار داده است، در تبصره «۲» ماده (۵۰۸) در این زمینه چنین آمده است «هرگاه کسی در ملک دیگری و بدون اذن او، مرتکب یکی از کارهای مذکور در ماده (۵۰۷) این قانون گردد و شخص ثالثی که بدون اذن وارد آن ملک شده است، آسیب ببیند، مرتکب عهده‌دار دیه است مگر اینکه بروز حادثه و صدمه مستند به خود مصدوم باشد که در این صورت مرتکب ضامن نیست مانند اینکه مرتکب علامتی هشداردهنده بگذارد یا درب محل را قفل کند لکن مصدوم بدون توجه به علائم یا با شکستن درب وارد شود». وفق ماده (۵۱۹) «هرگاه دیوار یا بنایی که بر پایه استوار و غیر متمایل احداث شده است در معرض ریزش قرار گیرد یا متمایل به سقوط به سمت ملک دیگری یا معبر گردد اگر قبل از آنکه مالک تمکن اصلاح یا خراب کردن آن را پیدا کند ساقط شود و موجب آسیب گردد، ضامن منتفی است مشروط به

آنکه به نحو مقتضی افراد در معرض آسیب را از وجود خطر آگاه کرده باشد...»^۱.

از نکات جالب پیرامون وضعیت قانون مجازات اسلامی جدید نسبت به سنجه قاعده‌گرایی آن است که در مقایسه با قانون سلف خویش، در موارد متعدد تلاش قابل تحسینی در انعکاس مقررات در قالب قاعده داشته است، لیکن با این وجود ظاهراً نتوانسته از سنت جزئی‌نگری خود دست بردارد، و از این‌رو در کنار آوردن قواعد در قالب برخی مواد، در سایر مواد به ذکر مصادیق خاص آنها نیز اقدام کرده است، امری که توجیه‌ناپذیری آن مستغنی از توضیح است، چرا که ذکر مصداق، صرفاً جهت تبیین مجرای قاعده و آن هم در خصوص موارد بحث‌برانگیز و جاهت خواهد داشت و نه آنکه مقنن ضمن بیان قاعده، به ذکر مثال‌های متعدد و غالباً ساده نیز پردازد.

در حالی که قانونگذار در ماده (۵۶۴) قاعده ناظر بر فلج کردن اعضا و از بین بردن عضو فلج را بدین شکل بیان داشته است «فلج کردن عضو دارای دیه معین، دوسوم دیه آن عضو و از بین بردن عضو فلج، یک‌سوم دیه همان عضو را دارد. در فلج کردن نسبی عضو که در صدی از کارایی آن از بین می‌رود، با توجه به کارایی از دست رفته، ارش تعیین می‌گردد»، با این وجود، همین حکم در خصوص اعضای مختلف مانند بینی [ماده (۵۹۵)]، لاله گوش [ماده (۶۰۲)]، لب [ماده (۶۰۹)]، فک [ماده (۶۳۴)]، دست و انگشت [ماده (۶۴۴)]، پا [بند «ث» ماده (۶۴۷)] و اندام تناسلی [ماده (۶۶۳)] تکرار شده است، بدون اینکه استثنایی بر قاعده وارد شده باشد.

مورد دیگر ناظر بر قاعده تداخل دیه منفعت در عضو است که در ماده (۵۴۵) مطرح شده است «هرگاه منفعتی قائم به عضوی باشد در جنایت بر آن عضو که منجر به زوال یا

۱. لازم به ذکر است که می‌توان از کلیت ماده (۵۳۷) ق.م.ا. در حکم به عدم ضمان در برخی مثال‌های مورد بحث استفاده کرد، هر چند مفاد این ماده دلالت کامل و تطابق دقیقی با هر دو قاعده مورد بحث ندارند، طبق این ماده «در کلیه موارد مذکور در این فصل هرگاه جنایت منحصراً مستند به عمد و یا تقصیر مجنی‌علیه باشد ضمان ثابت نیست. در مواردی که اصل جنایت مستند به عمد یا تقصیر مرتکب باشد لکن سرایت آن مستند به عمد یا تقصیر مجنی‌علیه باشد مرتکب نسبت به مورد سرایت ضامن نیست».

اختلال منفعت گردد تنها دیه بیشتر ثابت می‌شود ولی اگر منفعت قائم به آن عضو نبوده و میان از بین رفتن عضو و زوال منفعت ملازمه نباشد، اگرچه وجود آن عضو در تقویت و تسهیل منفعت مؤثر باشد، مانند لاله گوش و بینی که در تقویت شنوایی و بویایی مؤثرند و به سبب قطع لاله گوش یا بینی، شنوایی یا بویایی نیز زائل یا ناقص گردد، هر کدام دیه جداگانه دارد». مفاد ماده اخیر در مورد منافع متعددی نظیر عقل [ماده (۶۷۸)]، شنوایی [ماده (۶۰۶)] و [ماده (۶۸۵)]، بینایی [ماده (۶۹۲)]، بویایی [ماده (۶۹۴)] و چشایی [ماده (۶۹۶)] بیان شده است.

شاهد دیگری بر رویه نادرست واضع قانون مجازات اسلامی به موضوع دیه اعضای فرد و زوج برمی‌گردد، که قاعده آن در ماده (۵۶۳) بیان شده است «از بین بردن هر یک از اعضای فرد و هر دو عضو از اعضای زوج، دیه کامل و از بین بردن هر یک از اعضای زوج، نصف دیه کامل دارد. خواه عضو مزبور از اعضای داخلی بدن باشد خواه از اعضای ظاهری مگر اینکه در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد». به رغم وجود این قاعده، حکم مزبور در اعضای مختلف مانند چشم [ماده (۵۸۷)]، بینی [ماده (۵۹۲)]، لاله گوش [ماده (۶۰۰)]، لب [ماده (۶۰۷)]، زبان [ماده (۶۱۱)]، فک [ماده (۶۲۹)]، دست [ماده (۶۳۵)]، نخاع [ماده (۶۴۸)] و استخوان ترقوه [ماده (۶۵۵)] تکرار شده است، بدون اینکه استثنایی بر آن زده شده باشد.

از دیگر مصادیق عدم اکتفای به قاعده در قانون مجازات اسلامی به قاعده انتفای ضمان در حالت عدم استناد جنایت به اشخاص برمی‌گردد، وفق ماده (۵۰۰) «در مواردی که جنایت یا هر نوع خسارت دیگر مستند به رفتار کسی نباشد، مانند اینکه در اثر علل قهری واقع شود، ضمان منتفی است». به رغم قاعده مزبور، مفاد آن در مواد پراکنده‌ای نظیر قسمت اخیر ماده (۵۰۲)، مفهوم مخالف ماده (۵۰۵)، قسمت نخست ماده (۵۱۴)، ماده (۵۱۸) و ماده (۵۳۰) بازگو شده است.

۵. پایبندی به چارچوب موضوعی قانون

یکی از الزامات قانونگذاری، التزام به حرکت در چارچوبی است که عنوان قانون آن را اقتضا می‌کند، از این رو نباید به وضع موادی پرداخت که ارتباط موضوعی با آن ندارند،

چراکه «مجموعه قانون جای استطراد نیست» (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۳: ۱۳۷).
قانون مجازات اسلامی، همانطور که از عنوان آن مشخص است، قانونی است در محدوده حقوق کیفری و آن هم در حیطه مقررات ماهوی؛ این در حالی است که در مواد متعددی قانون مذکور از این حوزه خروج موضوعی داشته است.

به‌طور نمونه، مقنن در مواد متعددی مقرراتی وضع کرده است که صبغه جزایی ندارند، بیان حکم تهاوتر طلب در ماده (۴۳۰)، قاعده تسلیط در ماده (۴۳۱)، ضمان مهرالمثل در مواد (۲۳۱)، (۶۵۸) و (۶۶۱)، مسئولیت پرداخت نفقه و مهر در بند «ب» ماده (۶۶۰)، مسئولیت مدنی و ضمان خسارات [علاوه‌بر دیه] در مواد (۵۰۰)، (۵۰۹)، (۵۱۰)، (۵۱۱)، (۵۱۲)، (۵۱۶)، (۵۱۷)، (۵۲۰)، (۵۲۳)، (۵۲۹) و (۵۳۳) مثال‌هایی از این وضعیت هستند.

در برخی مواد دیگر مقرراتی، هرچند جزایی، ذکر شده‌اند اما ماهیت شکلی و نه ماهوی دارند، که محل مناسب طرح آنها مقررات ناظر بر آیین دادرسی کیفری است، اختصاص دو بخش (بخش‌های پنجم و ششم) از مجموع شش بخش کتاب کلیات به موضوعات حقوق جزای شکلی، به‌نحوی که حدود یک‌چهارم مواد کتاب مذکور را به خود اختصاص داده است، گواه قاطعی بر این رویکرد نامناسب است. علاوه‌بر آن مواد دیگری نیز در سایر بخش‌ها و کتاب‌های قانون مجازات اسلامی به مقررات جزایی غیرماهوی تخصیص یافته‌اند، نظیر ماده (۱۱) پیرامون قلمرو اجرای قوانین دادرسی کیفری در زمان؛ ماده (۷۶) در خصوص صلاحیت دادگاه، مواد (۱۲۰)، (۱۲۱)، (۲۱۸)، (۲۴۱)، مواد (۳۱۲) تا (۳۴۶) و مواد (۴۵۴) تا (۴۶۱) در ارتباط با مسائل اثباتی، مواد (۴۱۷) تا پایان کتاب قصاص در زمینه اجرای احکام کیفری.

۶. صراحت و اجتناب از ابهام‌انگیزی

از مهم‌ترین شاخص‌های ارزیابی قوانین، رعایت اصل صراحت و خودداری از مغلق‌نویسی، به‌کارگیری لغات و ترکیبات دوپهلوی است، اموری که می‌توانند قانون را مبهم سازند. ضابطه‌ای که قانون مجازات اسلامی در برخی موارد آن را نقض کرده است. این ایراد ممکن است متأثر از عوامل مختلف باشد.

گاهی مقنن تعمداً این اصل را نادیده می‌انگارد، که این تعمد زمانی به دلیل رعایت برخی ملاحظات است، همانند عدم تصریح به حکم کلیه جرایم موجب حد و ارجاع مراجع قضایی به منابع فقهی به شرح مقرر در ماده (۲۲۰)، یا سکوت در مورد مجازات برخی مصادیق معاونت مانند مجازات دیده‌بانی جهت تسهیل ارتکاب قتل و ارجاع به شرع حسب حکمی که در ماده (۱۲۷) آمده است. گاهی نیز مبهم گذاشتن عمدی یک موضوع ناشی از عدم وضوح حکم برای خود قانونگذار است و از این طریق تلاش می‌کند یافتن راهکار را به رویه قضایی محول نماید، به طور مثال گویا قانونگذار نسبت به تعیین جرایم حق الناس، به خصوص در قلمرو تعزیرات، خود تصویر دقیقی نداشته است از همین رو برای آن که از یک طرف دادگاه‌ها جرایم مزبور را غیرقابل گذشت تلقی نکنند و از طرف دیگر خود را درگیر مشکلات راجع به ارائه ضابطه در این مورد ننمایند، در ماده (۱۰۳) در قالب عباراتی کلی و مبهم مقرر داشته که اگر جرمی «از حق الناس بوده و شرعاً قابل گذشت باشد»، حتی اگر بر قابل گذشت بودن آن در قانون تصریح نشده باشد، غیرقابل گذشت محسوب می‌شود، که چنین روش قانونگذاری که مخاطبین را جهت تشخیص حکم به منابع تفسیربردار و رای متون قانونی ارجاع می‌دهد می‌تواند در عمل سبب بروز تشتت در آرا شود.

اشکال مزبور خصوصاً در مواردی که با تعیین حدود رفتارهای مجرمانه ارتباط می‌یابد از اهمیت بیشتری برخوردار است، نمونه چنین رویکردی را می‌توان در جرم مهمی چون افساد فی الارض مشاهده کرد، که به رغم مجازات سنگین چنین جرمی قانونگذار در قالب عباراتی کلی و مبهم بیان داشته است «هر کس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، نشر اکاذیب، اختلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایر کردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آنها گردد به گونه‌ای که موجب اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع گردد مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد». به کارگیری واژگان ابهام‌انگیز «گسترده»، «شدید»، «وسیع» و

«اشاعه فحشا» که می‌تواند موضوع برداشت‌های متفاوت قرار گرفته و زمینه به مخاطره افتادن حقوق اعضای جامعه را فراهم سازد، قابلیت توجیه را نخواهد داشت.

زمانی نیز عدم صراحت و ابهام در قانون برخاسته از سهو مقنن در انتخاب کلمات و بیان عبارات است. به‌طور نمونه، در ماده (۲۲۶) شرایط احسان در مرد و زن جهت ثبوت مجازات زناهی محصنه این‌گونه تبیین شده است «احسان در هریک از مرد و زن به نحو زیر محقق می‌شود:

الف) احسان مرد عبارت است از آن‌که دارای همسر دائمی و بالغ باشد و درحالی‌که بالغ و عاقل بوده از طریق قُبُل با وی در حال بلوغ جماع کرده باشد و هر وقت بخواهد امکان جماع از طریق قُبُل را با وی داشته باشد.

ب) احسان زن عبارت است از آن‌که دارای همسر دائمی و بالغ باشد و درحالی‌که بالغ و عاقل بوده، با او از طریق قُبُل جماع کرده باشد و امکان جماع از طریق قُبُل را با شوهر داشته باشد».

با دقت در مفاد ماده مزبور، مشخص می‌شود که قانونگذار قید «در حال بلوغ» را در بحث از احسان مرد (بند «الف») بیان داشته و از تکرار آن در تبیین شرایط احسان زن (بند «ب») خودداری کرده است. لذا همین نحوه نگارش می‌تواند سبب مبهم شدن مفاد مقرر مزبور شود. در اینجا دو احتمال قابل تصویر است: نخست آن‌که منظور از قید مزبور در بند «الف» شرطیت بلوغ در خود مرد جهت تحقق احسان در وی باشد. بنابراین احتمال باید گفت که عدم بیان این قید در بند «ب» به‌معنای آن است که اگر زنی درحالی‌که بالغ نبوده با شوهرش جماع کرده باشد، و پس از بلوغ مرتکب زنا شود زناهی وی محصنه است، این برداشت علاوه بر این که مغایر منابع فقهی است،^۱ با سیاق عبارت ماده نیز هماهنگی ندارد، چرا که مقنن قبل از آوردن قید مورد بحث بر لزوم بالغ و عاقل بودن او تصریح نموده و از این‌رو تکرار مجدد شرط بلوغ امر لغوی خواهد شد که بنابر قاعده «إعمال الکلام أولى من إهماله» باید آن را بر معنایی جز برداشت حاضر حمل کرد، از این‌رو احتمال دوم را باید مطمح نظر

۱. برخی از فقها در این خصوص بیان می‌کنند «إحسان المرأة لإحسان الرجل فی اشتراطه بأن تكون حرة بالغة عاقلة، لها زوج دائم، أو مولى و قد وطنها و هی حرة بالغة عاقلة» (فاضل اصفهانی، ۱۴۱۶: ۴۵۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۸: ۴۴۵).

قرار داد که مطابق آن قید بلوغ مندرج در بند «الف» را ناظر بر اوصاف همسر کسی بدانیم که فرد به واسطه جماع با او واجد احصان شده است. نتیجه استنباط کنونی آن است که در مورد زن، همین که در حال بلوغ و عقل با شوهر هر چند نابالغش، جماع نموده باشد شرط احصان در وی محقق خواهد شد. برداشت اخیر هر چند با ظاهر قانون سازگار است، اما به نظر می‌رسد ناشی از انعکاس نادرست عبارات فقهی در قانون است، توضیح آنکه اطلاق عبارات برخی فقها ظهور در محصن دانستن مرد به صرف عقل و بلوغ وی حین جماع با همسرش دارد، خواه زوجه در آن زمان بالغ و عاقل باشد یا خیر (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳: ۱۱۴)، لیکن مستفاد از بیان برخی دیگر از فقها آن است که بلوغ و عقل زوجه در احصان شوهرش ضروری است اما در نقطه مقابل در احصان زن، بلوغ شوهر و نه عاقل بودن او در اثنای جماع شرط است.^۱ ظاهراً مقنن در صدد تأکید بر پذیرش موضع اخیر که مبتنی بر شرطیت بلوغ و نه عقل زوج در احصان زن بوده است، اما به نادرستی آن را در بند «الف» آورده، ضمن آنکه نحوه نگارش ملهم این مضمون بوده که بلوغ شوهر حین جماع شرط محصنه دانستن زنا‌ی زن نمی‌شود، در حالی که همان‌طور که ملاحظه می‌شود این نظر با هیچ کدام از دو موضع فقهی پیش گفته همخوانی ندارد، و بعید است که مقنن چنین مقصودی را اراده نموده باشد، و لذا آن را جز متأثر از بیان ابهام‌انگیز قانون نمی‌توان دانست.

۷. دقت در استعمال لغات و اصطلاحات

توجه کافی قانونگذار در نحوه گزینش الفاظ و واژگانی که اراده خود را در قالب آنها بیان می‌کند از اهمیت بسزایی در تدوین قانونی خوب برخوردار است و رعایت همین ضابطه کلیدی می‌تواند در تفسیر مناسب‌تر جامعه حقوقی از متن قانون راهگشا باشد.

در این راستا، باید چند نکته مطمح نظر قرار گیرد:

۱. قانونگذار باید در انتخاب کلمات و اصطلاحات همسانی و یکپارچگی را رعایت

۱. شهید ثانی در کتاب روضه در این زمینه بیان می‌نماید «المحصنه حیثئذ: المصابه حره بالغه عاقله من زوج بالغ دائم فی القبل بما یوجب الغسل إصابه معلومه» (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۸۰).

کند، به گونه‌ای که مخاطب در مطالعه آن یک زبان واحد را احساس کند. در قانون مجازات اسلامی این نکته بارها نادیده انگاشته شده است، به‌طور نمونه، گاهی از فاضل دیه [مواد (۳۵۹)، (۳۶۰)، (۳۶۷)، (۳۸۵)، (۴۲۶)، (۴۲۸)، (۴۲۹)، (۴۳۰) و (۴۳۱)] یاد کرده و زمانی به مازاد دیه [مواد (۳۲۴)، (۳۷۳)] تعبیر می‌کند، و در برخی مواد هر دو اصطلاح را کنار هم می‌آورد، مانند ماده (۳۷۴). مقنن در جایی از طیب نام می‌برد [تبصره «۲» ماده (۴۹۵)] و در جای دیگر از پزشک [مانند مواد (۲۹۵)، (۴۹۶) و (۴۹۷)]. در موردی از ضمان [مثل مواد (۴۸۵)، (۵۰۰)، (۵۱۶) و (۵۶۷)] سخن به میان می‌آورد و در موقعیت دیگر از مسئولیت [نظیر مواد (۱۳)، (۱۲۰)، (۱۴۰)، (۴۹۹) و (۵۸۶)]، و در پاره‌ای مواد از هر دو [مانند ماده (۴۵۲)]. این گونه تشتت و پراکندگی در واژه‌گزینی می‌تواند تفسیر قانون را نیز با مشکل مواجه سازد، به‌طور نمونه در مورد مثال اخیر، نحوه بیان مقنن از ضمان معلوم می‌کند که چه معنایی را از آن اراده کرده است، زیرا گاهی ضمان را متصف به وصف مالی کرده و یا در عرض دیه و یا تقسیم مجازات می‌آورد که القاء‌کننده این برداشت است که ضمان منصرف از سایر مصادیق مجازات، به استثنای دیه، است، مانند ماده (۱۵۹) که مقرر می‌دارد «... مأموری که امر آمر را به علت اشتباه قابل قبول و به تصور اینکه قانونی است، اجرا کرده باشد، مجازات نمی‌شود و در دیه و ضمان تابع مقررات مربوطه است»، یا ماده (۱۷۰) «اقرار شخص سفیه که حکم حجر او صادر شده است و شخص ورشکسته، نسبت به امور کیفری نافذ است، اما نسبت به ضمان مالی ناشی از جرم معتبر نیست». و در برخی مواد ضمان را در معنایی اعم که هم مسئولیت مدنی و هم کیفری را شامل شود به کار می‌برد، مانند ماده (۵۲۹) «در کلیه مواردی که تقصیر موجب ضمان مدنی یا کیفری است، دادگاه موظف است استناد نتیجه حاصله به تقصیر مرتکب را احراز نماید».

۲. مقنن می‌بایست از اصطلاح‌سازی‌های بی‌مورد اجتناب کرده و در صورت روی آوردن به سوی اصطلاح‌سازی حتماً باید به آثار و لوازم آن نیز پایبند باشد، که مبادا برداشت‌های مغایر با اراده وی از متن قانون به عمل آید. در برخی موارد در قانون مجازات اسلامی عدم رعایت این مسئله ممکن است موجب اختلال در تفسیر قانون شود. به‌طور نمونه

در نهاد تعویق مراقبتی قانونگذار امکان الزام محکوم‌علیه را به رعایت برخی توصیه‌ها پیش‌بینی نموده که موارد مذکور را بر دو قسم الزامی و اختیاری تفکیک نموده است، قسم نخست را با عنوان «تدابیر» در ماده (۴۲)، و نوع دوم را با اصطلاح «دستورات» در ماده (۴۳) مورد حکم قرار داده است. این در حالی است که مقنن در ماده (۴۴) که به ضمانت اجرای عدم رعایت موارد مذکور پرداخته تنها از اصطلاح «دستورات دادگاه» استفاده کرده و هیچ اشاره‌ای به تدابیر نکرده است. همین نکته ممکن است موجب شود که برخی با استناد به نوع الفاظ به کار برده شده از سوی مقنن و به قرینه بند «ب» ماده (۴۱) که تدابیر را در کنار دستورات به کار برده شده، ضمانت اجرای موضوع ماده (۴۳) را منصرف از تخطی از تدابیر بدانند و در تقویت موضع خود قاعده تفسیر مضیق نصوص جزایی را نیز مستمسک قرار دهند،^۱ درحالی که ممکن است دیگران با ملاحظه سیاق عبارات ماده (۴۵)، تمسک به منطق حقوقی در متفاوت نبودن عدم رعایت تدابیر با دستورات و مراجعه به منابعی که مقررات مزبور از آن ملهم گشته‌اند، مانند ماده (۴۷-۱۳۲) قانون مجازات عمومی فرانسه (بوشهری، ۱۳۹۰: ۲۷۳)، ضمانت اجرای موضوع ماده (۴۴) را به عدم رعایت تدابیر نیز تسری دهند. اختلاف برداشتی که صرفاً ناشی از نحوه به کار گرفتن اصطلاحات از سوی قانونگذار بوده است. نمونه دیگر ناظر بر «مجازات‌های تبعی» است، به‌رغم اینکه قانونگذار در ماده (۲۵) این نوع مجازات را مورد تبیین قرار داده است و با مقایسه آن با مجازات تکمیلی موضوع ماده (۲۳) مشخص می‌شود که مجازات تبعی در اختیار دادگاه نبوده و به حکم خود قانون بر محکومیت کیفی مترتب می‌شود، با این وجود در ماده (۸۷) بدون توجه به خصیصه ذاتی مجازات تبعی که خود قبلاً بر آن تأکید کرده است، چنین مقرر داشته «دادگاه می‌تواند ضمن حکم به مجازات جایگزین حبس، با توجه به جرم ارتكابی و وضعیت محکوم، وی را به یک یا چند مورد از مجازات‌های تبعی و یا تکمیلی نیز محکوم نماید...». همان‌گونه که ملاحظه می‌شود قانونگذار مجازات تبعی را هم‌ردیف مجازات تکمیلی به صلاحدید دادگاه واگذار کرده است، امری که صرفاً ناشی از عدم توجه و پایبندی به اصطلاحاتی بوده که خود برای

۱. همین شبهه در مورد تعلیق اجرای مجازات، با توجه به ماده (۵۰) نیز قابل طرح است.

آنها تعریف مشخصی قائل شده است، این در حالی است که به قرینه ماده (۶۴) قانونگذار صرفاً درصدد تجویز حکم به محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان جایگزینی برای حبس بوده است و نه وضع حکمی در قلمرو کیفرهای تبعی، لذا بهتر بود با احترام نهادن به حریم معنایی اصطلاحات، در تقریر ماده به جای عبارت «به یک یا چند مورد از مجازات‌های تبعی و یا تکمیلی»، از عبارت «به یک یا چند مورد از مجازات‌های موضوع ماده (۲۳) یا محرومیت از حقوق اجتماعی موضوع ماده (۲۶)» استفاده می‌کرد.^۱

نمونه دیگر از چنین مواردی ناظر بر تفکیک دو گروه اطفال و نوجوانان از یکدیگر در مواد متعددی مانند (۸۸)، (۹۰) و (۹۵) است، که در واقع دسته نخست ناظر بر افراد نابالغ و دسته دوم افراد بالغ تا هجده سال است. به رغم درج چنین اصطلاحات دارای بار معنایی، که مقنن را مجاب کرده تا زمانی که حکم او ناظر بر یک دسته از این افراد است، از آوردن اصطلاح مقابل خودداری کند، همانند آنچه در ماده (۸۹) در پیش گرفته شده است؛ لیکن در برخی مواقع به آثار عدم پابندی به چنین تفکیکی توجه نکرده است، به طور نمونه در بند «ب» ماده (۱۰) قانون نسبت به امکان تخفیف اقدام تأمینی و تربیتی به موجب قانون لاحق، در جرایمی که حکم آنها به موجب قانون سابق قطعیت یافته است، مقنن حکم مزبور را فقط درباره «اطفال بزهکار» بیان نموده است، در حالی که با توجه به اطلاق صدر ماده (۱۰) در خصوص امکان تخفیف اقدامات تأمینی و تربیتی که هنوز حکم به آنها وفق قانون سابق قطعیت نیافته است، و نیز مقتضای منطق حقوقی بسیار مستبعد است که مقنن حکم بند «ب» را از این جهت منصرف از نوجوانان بزهکار اراده کرده باشد، برداشتی که با توجه به نحوه نگارش ماده و عدم التفات به لوازم بی‌توجهی به اصطلاحات به راحتی نمی‌تواند مورد دفاع قرار گیرد.

۳. از دیگر لوازم لازم‌الرعايه در این زمینه آن است که قانونگذار باید یا از اصطلاحات

۱. ناگفته نباید گذاشت با توجه به ماده (۶۴) که محرومیت از حقوق اجتماعی را یکی از جایگزین‌های حبس دانسته است، علی‌القاعده این موارد باید موضوعات مطرح در ماده (۲۶) را شامل شوند، چرا که در مورد مجازات‌های تکمیلی موضوع ماده (۲۳)، برخی همانند الزام به خدمات عمومی، الزام به تحصیل و یا انتشار حکم محکومیت قطعی اساساً مصداق محرومیت از حقوق اجتماعی نیستند.

مأنوس و رایج استفاده کند که دارای معانی روشنی هستند، یا در غیر این صورت حتماً می‌بایست چارچوب مفهومی آنها را بیان نماید تا مبدا سبب ابهام شوند. در برخی موارد قانونگذار مجازات اسلامی از رعایت این اصل ضروری تخطی کرده است. به‌طور نمونه با توجه به حکم تبصره «۲» ماده (۱۱۵) از قلمرو خاصی از مجازات‌ها تحت عنوان «تعزیرات منصوص شرعی» تعبیر نموده است،^۱ و آثار متعددی را بر آن مترتب ساخته بدون اینکه تعریف دقیقی از آن ارائه دهد. امری که موجب اختلاف نظر بین حقوق دانان شده است، به نظر عده‌ای این مجازات‌ها مواردی هستند که حکم آنها در قانون مجازات اسلامی مطرح نشده و در نصوص شرعی باید آنها را یافت (اردبیلی، ۱۳۹۲: ۲۰۴)، برخی دیگر بر این عقیده‌اند مجازات‌های مورد بحث همان تعزیراتی هستند که در خصوص ارتکاب محرمات شرعی اعمال می‌شوند و قسیم مجازات‌های بازدارنده سابق هستند (زراعت، ۱۳۹۲: ۸۱)، و عده‌ای دیگر تعزیرات منصوص شرعی را در مفهوم تعزیراتی دانسته‌اند که در شرع مقدس اسلام، برای اعمالی معین نوع و مقدار آنها مشخص شده، بنابراین مواردی که به موجب روایات و یا هر دلیل شرعی دیگر به‌طور کلی مستوجب تعزیر دانسته شده ولی نوع و مقدار آن معین نگردیده را از شمول تعزیر منصوص شرعی خارج دانسته‌اند.^۲

۸. اختصار در متن مواد

یکی از بایسته‌های قانونگذاری آن است که متن مواد جز در جایی که ضرورت اقتضا می‌کند به صورت موجز و مختصر، و در عین حال وافی به مقصود بیان شوند، تا بدین طریق ضمن صرفه‌جویی در هزینه و وقت مخاطب، دقت وی را در درک مقصود قانونگذار افزایش می‌دهد.

تحقق چنین معیاری در گرو ملاحظه اموری چند است:

۱. در هر ماده فقط یک پیام به نحو روشن و مجزا گنجانده شود، امری که می‌تواند به

۱. لازم به ذکر است که در ماده (۱۳۵) این قسم از کیفرها تحت عنوان «تعزیرات معین شرعی» نام برده شده است.

۲. نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۱۳۰۳ مورخ ۹۲/۷/۳.

نوبه خود از تکرار مواد نیز جلوگیری کند (حاجی ده آبادی، ۱۳۸۳: ۹۷-۹۶). قاعده مزبور در ارتباط با تعداد قابل ملاحظه‌ای از مواد قانون مجازات اسلامی رعایت نشده است، ماده (۳۹۲) از جمله این مواد است «هرگاه کسی جنایت عمدی بر اعضای چند نفر وارد کند، اگر امکان قصاص همه آنها باشد، قصاص می‌شود و اگر امکان قصاص برای همه جنایات نباشد مجنی‌علیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری واقع شده است، در استیفای قصاص مقدم است و در صورت انجام قصاص، مرتکب برای جنایاتی که محلی برای قصاص آن نیست به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود. اگر وقوع دو جنایت، در یک زمان باشد، هریک از دو مجنی‌علیه می‌توانند مبادرت به قصاص کنند و پس از استیفای قصاص، برای دیگر جنایت‌هایی که قصاص ممکن نیست، مرتکب به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود. در صورتی که پس از قصاص اول، محل قصاص برای مجنی‌علیه دوم باقی باشد لکن کمتر از عضو مورد جنایت از او باشد، می‌تواند مقدار موجود را قصاص کند و مابه‌التفاوت را دیه بگیرد مانند اینکه مرتکب، نخست انگشت دست راست کسی و آنگاه دست راست شخص دیگری را قطع کرده باشد که در این صورت، مجنی‌علیه اول در اجرای قصاص مقدم است و با اجرای قصاص او، مجنی‌علیه دوم می‌تواند دست راست مرتکب را قصاص کند و دیه انگشت خود را نیز از او بگیرد». طرح چندین حکم در ماده مزبور سبب صعوبت فهم ماده و ایجاد خستگی در مخاطب می‌شود، آسویی که از طریق تجزیه پیام‌ها در مواد متعدد قابل اجتناب بود.

۲. از حشو و به کار بردن کلمات و ترکیبات غیرضروری اجتناب شود. «اصل انشایی «کثره المبنی تدل علی کثره المعنی» نافی آمدن کلماتی در قانون است که معنای خاصی را به مفهوم جمله نمی‌افزایند. قانون‌نویس باید متن قانون را چنان انشاء کند که امکان حذف هیچ کلمه‌ای از آن خواه به قرینه و خواه به قرینه معنوی موجود نباشد» (بیگ‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۴۸). یکی از مهم‌ترین نقدهای وارد بر قانون مجازات اسلامی مشحون بودن آن از حشو و زیاده‌نویسی در متن است. به‌طور نمونه در ماده (۵۶۷) مقرر شده است «در مواردی که رفتار مرتکب نه موجب آسیب و عیبی در بدن گردد و نه اثری از خود در بدن برجای

بگذارند ضمانت متفی است لکن در موارد عمدی در صورت عدم تصالح، مرتکب به حبس یا شلاق تعزیری درجه هفت محکوم می‌شود». در این ماده با وجود عبارت «در مواردی که رفتار مرتکب اثری از خود در بدن برجای نگذارد»، دیگر نیازی به ذکر عبارت «نه موجب آسیب و عیبی در بدن گردد» نمی‌باشد، مضافاً به اینکه ذکر کلمه «نه» و دو بار تکرار آن نیز نمونه‌ای از آوردن واژگان اضافی است، در ادامه نیز آوردن قید «در صورت عدم تصالح» برای ثبوت مجازات تعزیری، با توجه به تصریح سابق مقنن بر قابل گذشت بودن جرم مزبور در ماده (۱۰۴) مصداق اضافه‌نویسی است که زینده قانون نیست. یا مثلاً در ماده (۵۵۴) در مورد دیه اقلیت‌های دینی آمده است «براساس نظر حکومتی مقام رهبری، دیه جنایت بر اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به اندازه دیه مسلمان تعیین می‌گردد»، اولاً نیاز نیست قانونگذار مبنای حکم خود را در قانون تصریح نماید، لذا عبارت «براساس نظر حکومتی مقام رهبری» زائد است، چه آن که مبنای قانون خواه فرامین ولی فقیه باشد، و خواه الزامات بین‌المللی و یا سایر موارد، ضرورتی در تصریح بر آنها در متن قانون مشاهده نمی‌شود. ثانیاً لزومی در آوردن عبارت «در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» نیز در متن ماده نیست، بلکه صرف اشاره به «اقلیت‌های دینی شناخته شده»، همانند آنچه در تبصره «۱» ماده (۲۱) قانون جرایم رایانه‌ای آمده است، کافی برای افاده مقصود است، ثالثاً تکرار دو بار واژه «دیه» نیز ضرورت ندارد، لذا همین ماده را می‌توانستیم بدین صورت بیان نماییم «جنایت بر اقلیت‌های دینی شناخته شده مستوجب دیه مسلمان است». نمونه دیگر راجع به ماده (۲۶۳) است که مقرر می‌دارد «هرگاه متهم به سب، ادعا نماید که اظهارات وی از روی اکراه، غفلت، سهو یا در حالت مستی یا غضب یا سبق لسان یا بدون توجه به معانی کلمات و یا نقل قول از دیگری بوده است ساب‌النبی محسوب نمی‌شود». همانطور که ملاحظه می‌شود بسیاری از حالات مطرح در ماده اخیر مانند «غفلت»، «سهو»، «سبق لسان» یا «بدون توجه به معانی» دارای تشابه مفهومی و قابل تحویل بر هم هستند. نمونه دیگر ناظر بر ماده (۲۳۷) است، این ماده مقرر می‌دارد «همجنس‌گرایی انسان مذکر در غیر از لواط و تفخیز از قبیل تقبیل و ملامسه از روی شهوت، موجب سی و یک

تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری درجه شش است». سپس مقنن در تبصره «۱» اشعار می‌دارد «حکم این ماده در مورد انسان مؤنث نیز جاری است»، با توجه به این که قانون بین همجنس‌بازی افراد مذکر و مؤنث تفاوتی قائل نشده، با حذف قید «مذکر» در صدر ماده نیازی به وضع تبصره «۱» نمی‌بود، همچنین در ادامه در تبصره «۲» آمده است «حکم این ماده شامل مواردی که شرعاً مستوجب حد است، نمی‌گردد»، با توجه به عبارت «در غیر از لواط و تفخیز» دیگر نیازی به آوردن تبصره «۲» هم نبوده و مصداق تحصیل حاصل است؛ لذا کاملاً واضح است که آوردن هر دو تبصره جز مصداق اضافه‌نویسی نیست.

۳. آوردن مثال و نمونه در مواد باید به موارد ضروری که برای فهم قانون و جلوگیری از بروز شبهه مورد نیاز است محدود شود (همان: ۱۴۳). برخی از مثال‌های قانون مجازات اسلامی از مواردی است که بدون رعایت این ضابطه، صرفاً موجب تورم حجم قانون شده است. در تبصره «۲» ماده (۴۹۵) بیان شده است «ولی بیمار اعم از ولی خاص است مانند پدر و ولی عام که مقام رهبری است...». مثال زدن پدر به‌عنوان نمونه‌ای از ولی خاص، که اساساً محل هیچ تردیدی نبوده و بلکه مصداق بارز ولی خاص است، نمونه‌ای است که هیچ‌گونه توجیهی ندارد. یا مثلاً در ماده (۴۹۶) مقرر شده است «پزشک در معالجاتی که دستور انجام آن را به مریض یا پرستار و مانند آن صادر می‌نماید، در صورت تلف یا صدمه بدنی ضامن است...». ذکر «مریض یا پرستار و مانند آن» چه ضرورتی داشته است! یا در ماده (۵۰۱) آمده است «هرگاه کسی به روی شخصی سلاح بکشد یا حیوانی مانند سگ را به سوی او برانگیزد یا هر کار دیگری که موجب هراس او می‌گردد مانند فریاد کشیدن یا انفجار صوتی انجام دهد...»، آوردن «سگ» به‌عنوان مثالی از حیوان یا مثلاً «انفجار صوتی» به‌صورت نمونه‌ای از رفتار هراس‌آور همه و همه از مصادیق امثله غیرلازم می‌باشند.

۴. استعمال واژگان مترادف و مشابه در متون قانونی امری شایسته نمی‌باشد، بلکه باید در قانون هر کلمه معنای متمایزی از سایرین داشته باشد (همان: ۱۶۵). از مواردی که به وفور در متن قانون مجازات اسلامی مشاهده می‌شود به کارگیری واژگان معادل است. ماده (۱۲۳) اشعار می‌دارد «مجرد قصد ارتکاب جرم و یا عملیات و اقداماتی که فقط مقدمه

جرم است ... شروع به جرم نیست»، «عملیات» و «اقدامات» مشابه هستند و ذکر هر دو کنار هم توجیه ندارد. یا در بند «الف» ماده (۸۸) یکی از دستورات دادگاه را در مورد اطفال و نوجوانان بزهکار عبارت از «تسلیم به والدین یا اولیا یا سرپرست قانونی با اخذ تعهد به تأدیب و تربیت و مواظبت در حسن اخلاق طفل یا نوجوان» و در بند «ت» «اخطار و تذکر و یا اخذ تعهد کتبی به عدم تکرار جرم» دانسته است. ذکر سه واژه «تأدیب»، «تربیت» و «مواظبت» در یک بند و دو واژه «اخطار» و «تذکر» در بند دیگر مصداق استفاده از کلمات هم‌معناست. عبارت «تحقیق» و «بررسی» از سوی مقام قضایی نیز از جمله موارد استفاده از واژگان مشابه است که در مواد متعددی نظیر (۱۷۱)، (۱۸۷)، تبصره «۱» ماده (۲۱۸)، (۳۰۸)، (۳۱۱) و (۳۴۰) مشاهده می‌شود.

۵. تفصیل‌های بیهوده و اضافی که ممکن است با انگیزه تبیین بهتر یک مسئله انجام شود نیز از دیگر مواردی است که با اقتضائات اصل اختصار و ایجاز در تقنین منافات دارد. در قانون مجازات اسلامی نمونه‌های متعددی از این سنخ مشهود است. به‌طور نمونه در حالی که قانونگذار در تبصره «۱» ماده (۴۰۵) مبنای مسئولیت پزشک را بر تخطی از موازین و مقررات استوار ساخته و صریحاً اخذ پیشینی براءت از بیمار یا ولی او را مؤثر در رفع ضمان از وی ندانسته است، به‌عنوان نمودن فروع مختلف در خصوص اخذ براءت از سوی وی پرداخته است، در ماده (۴۹۵) بیان داشته است «هرگاه پزشک در معالجاتی که انجام می‌دهد موجب تلف یا صدمه بدنی گردد، ضامن دیه است مگر آنکه عمل او مطابق مقررات پزشکی و موازین فنی باشد یا این که قبل از معالجه براءت گرفته باشد و مرتکب تقصیری هم نشود و چنانچه اخذ براءت از مریض به‌دلیل نابالغ یا مجنون بودن او، معتبر نباشد و یا تحصیل براءت از او به‌دلیل بیهوشی و مانند آن ممکن نگردد، براءت از ولی مریض تحصیل می‌شود». در واقع قسمت اخیر ماده از بعد از «موازین فنی باشد» زائد است، چرا که مقنن صرف رعایت مقررات را مسقط ضمان دانسته و براءت را بدون رعایت این شرط بی‌تأثیر قلمداد کرده است. مطابق تبصره «۲» «ولی بیمار اعم از ولی خاص است مانند پدر و ولی عام که مقام رهبری است. در موارد فقدان یا عدم دسترسی به ولی خاص، رئیس

قوه قضائیه با استیذان از مقام رهبری و تفویض اختیار به دادستان‌های مربوطه به اعطای براءت به طیب اقدام می‌نماید، مشخص نیست با وجود نقش بی‌رنگ تحصیل براءت، این همه تفصیل برای شناسایی افرادی که حق اعطای براءت را دارند چه مبنای توجیهی می‌تواند داشته باشد! و در ماده (۴۹۷) نیز این تفصیل غیر ضروری تکمیل شده است «در موارد ضروری که تحصیل براءت ممکن نباشد و پزشک برای نجات مریض، طبق مقررات اقدام به معالجه کند، کسی ضامن تلف یا صدمات وارده نیست!» یکی دیگر از موارد تفصیل دهی‌هایی که حقیقتاً مصداق اطناب ممل است را می‌توان در ماده (۳۸۵) دید، که حسب آن «اگر قتل در یکی از ماه‌های حرام (محرم، رجب، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه) یا در حرم مکه مکرمه واقع شده باشد یا قاتل در زمان یا مکان مذکور، قصاص گردد و قصاص مستلزم پرداخت فاضل دیه از سوی ولی دم به قاتل باشد، فاضل دیه تغلیظ نمی‌شود. همچنین دیه‌ای که ولی دم به دیگر اولیا می‌پردازد تغلیظ نمی‌شود، لکن اگر قتل در زمان یا مکان مذکور باشد، دیه‌ای که شرکای قاتل، به علت سهم‌شان از جنایت، حسب مورد به قصاص شونده یا ولی دم و یا به هر دو آنان می‌پردازند، تغلیظ می‌شود». به جای این شرح مبسوط می‌توان به صورت گویا و موجز مقرر داشت «مقررات تغلیظ در مازاد دیه‌ای که جهت استیفای قصاص، از سوی ولی دم به سایر اولیاد یا قاتل پرداخت می‌گردد جاری نمی‌باشد».

۶. برخی از مواد قانونی که از نظر معنایی در راستای یک ضابطه بوده، در صورت عدم اخلال در جایگاه استقرار مواد و مشتمل نشدن بر پیام‌های متعدد، می‌بایست در هم ادغام شوند. واضح قانون مجازات اسلامی در مورد برخی از ادله اثباتی، مانند اقرار (ماده ۱۶۶)، شهادت (ماده ۱۸۴) و سوگند (ماده ۲۰۵) حکم به لزوم ادای لفظی نموده جز در موارد تعدر که اقامه آنها را به شکل فعل نیز پذیرفته است، حال به جای اینکه این ضابطه برای هر دلیل به طور جداگانه بیاید، می‌توان آن را طی یک ماده در قسمت مواد عمومی بیان نمود. یا مثلاً مفاد دو ماده طولانی (۳۰۸) و (۳۱۱) را می‌توان طی یک ماده بدین شکل مقرر داشت «اگر پس از تحقیق قضایی، در وجود شرایط ثبوت قصاص در جانی یا مجنی علیه حین ارتکاب جنایت، تردید باشد، شاکی باید ادعای خود را ثابت کند و در غیر

این صورت قصاص منتفی است. مگر آن‌که در حالت سابق بر زمان جنایت، شرط مورد تردید وجود داشته باشد، که در این صورت بار اثبات فقدان شرط مزبور بر عهده متهم بوده و در صورت عدم اثبات با سوگند شاکی قصاص ثابت می‌شود.

۹. انتظام ساختاری

شکل صحیح تبویب مقررات، و استقرار مواد مرتبط کنار هم و با ترتیب منطقی و ذیل عنوان متناسب از جمله معیارهایی است که رعایت آنها به تسهیل در رجوع به قانون و درک بهتر اراده قانونگذار و جلوگیری از سردرگمی مراجعه‌کنندگان به متن قانون یاری می‌رساند. در قانون مجازات اسلامی جدید، هرچند این مسائل در مقایسه با قانون سابق تا حدی رعایت شده است،^۱ لیکن کماکان ضعف‌هایی در این زمینه ملاحظه می‌شود.

یکی از موارد نقایص ساختاری قانون مورد بحث به نحوه تفکیک و تبویب مقررات برمی‌گردد. به‌طور نمونه بخش دوم از کتاب دیات که ناظر بر «مقادیر دیه» است، از هشت فصل تشکیل شده است، فصل اول دیه نفس، فصل دوم قواعد عمومی دیه اعضا، فصل سوم دیه مقدر اعضا، فصل چهارم قواعد عمومی دیه منافع، فصل پنجم دیه مقدر منافع، فصل ششم دیه جراحات، فصل هفتم دیه جنین و فصل هشتم دیه جنایت بر میت. همان‌طور که ملاحظه می‌شود تقسیم فصول مزبور براساس مبنای منطقی صورت نگرفته است، زیرا اولاً برخی از فصول سائرین محسوب نمی‌شوند، مثلاً دیه جراحات مصداقی از دیه اعضا هستند و لذا قرار دادن آن در عرض آن غیر منطقی است، و ثانیاً چون عنوان فصل اول دیه نفس است، و در حقیقت مقنن تقسیم‌بندی را مبتنی بر موضوع دیه قرار داده و لذا می‌بایست عنوان فصل دوم دیه اعضا، فصل سوم دیه منافع، فصل سوم دیه جنین و فصل چهارم دیه جنایت بر میت می‌بود، و آن وقت فصل دوم و سوم هر کدام بر دو مبحث قواعد عمومی و موارد مقدر دیه منقسم می‌شد. یا مثلاً در بخش دوم کتاب کلیات که مربوط به «مجازات‌ها» می‌باشد، مقنن آن را به یازده فصل تقسیم نموده، بدون آن‌که مقسم

۱. برای دیدن نقد قانون سابق از این منظر، رک. (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۳: ۱۳۷-۱۲۱).

مشخصی داشته باشند. فصل اول و دوم به ترتیب مجازات‌های اصلی و مجازات‌های تکمیلی و تبعی است، که در حقیقت باید این دو تحت مباحث فصل واحدی با عنوان انواع مجازات می‌آمدند و فصول دیگری هم مانند مجازات‌های جایگزین حبس (فصل نهم) و مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی اطفال و نوجوانان (فصل دهم) نیز در آن فصل ادغام می‌شدند؛ فصل سوم با عنوان نحوه تعیین مجازات و اعمال مجازات‌هاست، که منطقی‌اً باید مباحثی چون تعویق صدور حکم، تخفیف مجازات و تعلیق اجرای مجازات و نظائر آن که هر کدام فصل مستقلی را به خود اختصاص داده‌اند ذیل همین فصل می‌آمدند چرا که همه این موارد مربوط به تعیین و اعمال مجازات هستند لذا قرار دادن آنها در عرض هم غیر قابل توجیه است.

از دیگر اشکالات ساختاری قانون مربوط به انتخاب نامناسب عناوین فصول و مباحث است. به‌طور نمونه فصل دوم از بخش مواد عمومی کتاب دیات با نام «ضمان دیه» آمده است و مشخص نیست که منظور از این عنوان چیست؟ اگر مراد تعریف دیه است که موضوع فصل اول همین بخش است، اگر منظور تعیین اشخاصی است که ضامن پرداخت دیه هستند که در فصل چهارم بحث شده است، و اگر مقصود اسباب ثبوت ضمان دیه است که فصل ششم بدان پرداخته است. درک کامل‌تر همین ایراد با ملاحظه مواد ذیل این فصل نمایان‌تر خواهد شد، چرا که در دو ماده مندرج در فصل مذکور مقنن هیچ نکته جدیدی برای گفتن نداشته و صرفاً به تکرار مسائل مطرح در سایر فصول پرداخته است، در ماده (۴۵۲) ابتدا صاحبان حق دیه را مشخص کرده و سپس نحوه برائت ذمه جانی را از دیه بیان کرده است، مواردی که در مواد مختلف قانون به تعبیر مختلف بیان شده، نظیر آنچه در مواد ذیل فصل پنجم از بخش نخست کتاب قصاص و مواد دیگری مانند ماده (۴۵۰) آمده است. در ماده بعدی (۴۵۳) نیز حکم نحوه توزیع دیه بین شرکای در جنایت و عاقله آمده است، مسئله‌ای که دقیقاً در مواد (۴۶۸) و (۵۳۳) انعکاس یافته است. از این گذشته معلوم نیست بین عنوان «ضمان دیه» و مسائل مذکور که راجع به مستحقین دیه و چگونگی تعیین سهم پرداخت کنندگان دیه است چه مناسبتی وجود دارد؟!

یکی از مسائلی که در همین زمینه در قانون وجود دارد، عدم همسانی در انتخاب عناوین است، مثلاً چرا احکام ارتکاب جنایات متعدد در کتاب *قصاص* ذیل فصلی با عنوان *تداخل جنایات* (فصل دوم بخش اول) آمده و همین موضوع در کتاب *دیات* با نام *تداخل* و *تعدد دیات* (فصل هفتم بخش اول) مطرح شده است، این در حالی است که اتفاقاً در بحث *قصاص* نیز اصل عدم تداخل جاری است و لذا حذف واژه *تعدد* در کتاب *قصاص* و آوردن آن در کتاب *دیات* قابل دفاع نیست.

از این گذشته، در مواردی نیز کیفیت استقرار مواد ذیل فصل‌ها و مبحث‌ها نیز محل نقد است. به‌طور نمونه درحالی که مقنن در بخش مواد عمومی کتاب *دیات* فصل هفتم را به *تداخل* و *تعدد دیات* اختصاص داده است، مقرراتی در همین زمینه طی ماده (۶۷۳) در فصل چهارم بخش دوم همان کتاب آورده شده است. یا مثلاً حکم اقرار کمتر از نصاب در جرایم حدی طی ماده (۲۳۲) ذیل فصل ناظر بر زنا آمده، درحالی که به تصریح قسمت اخیر ماده این حکم شامل حدود دیگر نیز می‌شود لذا باید در قسمت مناسبی مانند ذیل ماده (۱۷۲) می‌آمد. یا شاهد دیگر موضوع *عفو خصوصی* محکومین به حبس غیر تعزیری است که به‌جای آنکه ذیل مبحث ناظر بر *عفو* از فصل *سقوط مجازات* در بخش دوم کتاب *کلیات* می‌آمد، در قالب تبصره «۲» ماده (۲۷۸) که در مورد حد سرقت است بیان شده است. موقعیت بیان آثار ناظر بر تعزیرات منصوص شرعی نیز از جمله موارد انتخاب نامناسب محل وضع حکم است، مقنن در حالی حکم مزبور را در قالب تبصره «۲» ذیل ماده (۱۱۵) که مربوط به توبه در جرایم تعزیری است مقرر نموده، که به تصریح خود آثار فراوانی که هر کدام موضوع فصل خاصی هستند بر آن مترتب شده است، و لذا می‌بایست این موضوع را در قسمت عامی همانند فصل مربوط به مجازات‌های اصلی از بخش دوم کتاب *کلیات* می‌آورد. عدم رعایت ضابطه گنجاندن هر مقرر در محل مناسب خود می‌تواند در مواردی سبب دشواری در تفسیر قانون شود. به‌طور نمونه، به‌رغم اینکه قانونگذار مقررات اقرار را در کتاب *کلیات* [مواد (۱۶۴) تا (۱۷۳)] بیان کرده است. در کتاب *حدود*، در تبصره «۲» ماده (۲۱۸) مقرر داشته است «اقرار در صورتی اعتبار شرعی

دارد که نزد قاضی در محکمه انجام گیرد»، حال ممکن است این شبهه به وجود آید که آیا این حکم اختصاص به اقرار به جرایم موجب حد دارد و یا قابل تسری به سایر جرایم نیز می‌باشد، نکته‌ای که با اندکی توجه در محل قرار دادن مواد قابل اجتناب بود.

گاهی منطبق تقدم و تأخر در ذکر مواد رعایت نشده است، در زمینه بحث تغلیظ دیه، قانونگذار ابتدا به جای اینکه ابتدا مورد تغلیظ را مشخص سازد، ابتدا در ماده (۵۵۵) اسباب تغلیظ، سپس در ماده (۵۵۶) افراد مشمول تغلیظ و در پایان در ماده (۵۵۷) به بحث مقدماتی اینکه تغلیظ دیه در چه جنایتی است می‌پردازد. همین اضطراب در ترتیب بیان مقررات در بحث علم اجمالی در خصوص اثبات جنایات در مواد (۴۷۷) به بعد و احکام تداخل جنایات در مواد (۲۹۶) به بعد نیز مشهود است.

۱۰. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در وضع قانون دو مرحله باید مورد توجه قرار گیرد، نخست یافتن قاعده انطباق که مبتنی بر تسلط مقنن بر حوزه‌های مختلفی چون مبانی فقهی، شرایط جامعه و داده‌های علوم گوناگون و پیشرفت‌های آنهاست، سپس در مرحله دوم باید قاعده‌گزینش شده را در قالب مناسب بگنجانند، مرحله‌ای که انجام صحیح آن مستلزم داشتن هنر قانون‌نویسی و اطلاع از اصولی است که در اصطلاح آن را سنج‌های قانون‌نگاری تعبیر کرده‌ایم.

در مقاله حاضر، با بررسی مفاد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ متوجه شدیم که ضعف‌های متعددی در رعایت اصول پیش‌گفته از قبیل انسجام محتوایی، سودمندی، جامعیت، قاعده‌گرایی، پابندی به چارچوب موضوعی قانون، صراحت و اجتناب از ابهام‌انگیزی، دقت در استعمال لغات و اصطلاحات، اختصار در متن مواد و انتظام ساختاری وجود دارد، که با آسیب‌شناسی کامل باید به رفع آنها همت گماشته تا در مراحل بعد که قانون از وضعیت آزمایشی خارج شده و شکل دائم به‌خود گیرد شاهد چنین ایرادهایی نباشیم.

منابع و مأخذ

۱. آقای نیا، حسین (۱۳۹۲). *جرایم علیه اشخاص: جنایات*، چاپ یازدهم، تهران، نشر میزان.
۲. اردبیلی، محمدعلی (۱۳۹۲). *حقوق جزای عمومی*، ج ۱، چاپ سی ام، تهران، نشر میزان.
۳. بوشهری، جعفر (۱۳۹۰). *حقوق جزا: حقوق جزای فرانسه*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۴. بیگ زاده، صفر (۱۳۸۷). *شیوه نامه نگارش قانون*، چاپ سوم، تهران، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.
۵. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۲۸ق). *تنقیح مبانی الأحكام: کتاب الدیات*، قم، دارالصدیقه الشهدیه (سلام الله علیها).
۶. حاجی ده آبادی، احمد (۱۳۸۳). *بایسته های تقنین*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. خالقی، علی (۱۳۹۲). *آیین دادرسی کیفری*، چاپ بیست و یکم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهر دانش.
۸. راسخ، محمد (۱۳۸۴). *بنیاد نظری اصلاح نظام قانون گذاری*، تهران، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.
۹. زراعت، عباس (۱۳۹۲). *شرح مختصر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲*، تهران، انتشارات ققنوس.
۱۰. طباطبایی، سیدعلی (۱۴۱۸ق). *ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل*، ج ۱۵، قم، مؤسسه آل البیت (علیهم السلام).
۱۱. عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). *الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة*، حاشیه سید محمد کلانتر، ج ۹، قم، کتابفروشی داوری.
۱۲. فاضل اصفهانی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). *کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام*، ج ۱۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. قیاسی، جلال الدین (۱۳۹۱). *«تسبیب در اضطرار»*، دو فصلنامه نامه مفید، ش ۲.
۱۴. محمدی جورکویه، علی (۱۳۸۳). *«نقد ساختار قانون مجازات اسلامی»*، فصلنامه فقه و حقوق، ش ۱.
۱۵. مصدق، محمد (۱۳۹۲). *شرح قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با رویکردی کاربردی*، تهران، انتشارات جنگل جاودانه.
۱۶. میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۲). *جرایم علیه اشخاص*، چاپ یازدهم، تهران، نشر میزان.
۱۷. نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه، مندرج در آدرس <http://www.edarehoquqy.ir>.
۱۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۳ق). *موسوعه الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البیت علیهم السلام*، ج ۷، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.